# مخالفان و موافقان حقوق بشر

عبدالهادی قادری کارشناسی ارشد حقوق خصوصی

# چکیده:

تحول فکری بعد از رونسانس، اندیشه‌های متعدد و متنوعی را در باز یافت منزلت انسانی و طرفداری از حقوق بشر به همراه داشت؛ که از جمله طرفداران حقوق بشر ماکیاول، جانلاک، منتسکیو، ژان ژاک رسو، وکانت رامی‌توان نام برد ودید گاه‌های عمده این دانشمندان در مورد تعین سرنوشت شهروندان بر این است که اگرفرمان روایان ومجریان قانون باتشخیص مردم انتخاب شوند به مراتب بهتر از برگزیده گان سلاطین هستند زیرا اینکه توده مردم از پادشاهان دور اندیش تر و در مقصد خود پابر جاترند و قضاوت شان نیز از آن شهریاران بهتراست وبی دلیل نبوده است که گفته اند «صدای خلق صدای خداست» و به نظر آنها دولت آزاد، دولتی است که در آن شهروندان آزادانه و از روی میل به قوانین کشور خود اطاعت کنند؛ برعکس دولت‌های مقید که در آن احکام فرمانروایان به زور بر اتباع کشور تحمیلمی‌شود، وبسیاری از آنها بر این باور اند که هرفرد دارای حقوق است ولو اینکه این حقوق مورد شناسایی دولت قرار نگیرد، وآزادی افراد عبارت از این است که انسان حق داشته باشد هرکاری را که قانون اجازه داده است ومی‌دهد بکند و آنچه راکه قانون منع کرده وصلاح او نیست مجبور به انجام آن نگردد، در این صورت اگر مرتکب اعمالی شود که قانون منع کرده، ودیگرآزادی انجام وجود نخواهد داشت؛ زیرا این که آزادی حقوق طبعی تمام افراد است و حس آزادی خواهی در همه کس وجود دارد و هیچیک از آنها بر دیگران بر تری نداشته و حق ندارد به همنوعان خود مسلط شود. اما، در باز تاب این نگرش آزادی خواهانه، تاریخ پاره از جریانات فکری را در مخالفت با حقوق بشر ثبت کرده است که به شرح زیرمی‌توان نام برد 1- مخالفت حقوق بشر در اندیشه محافظه کار 2- مخالفت مارکسیستی با حقوق بشر. متفکران مکاتب ذکر شده حقوق بشر را ابزاری برای جهانی کردن ارزش‌های سر مایه داری و نادیده گرفتن مسئولیت‌های اجتماعی تلقی کرده و آنها جریانات پر التهاب ودرد ناک تاریخی ومن جمله انقلاب فرانسه، را به منزله لعن ونفرین عذاب الهیمی‌دانستند.

کلید واژگان: حقوق بشر، موافقان، مخالفان.

مقدمه:

حقوق بشر: عبارت از مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قواعد موضوعه است که افراد، به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم، با تضمینات و حمایت‌های لازم، از آن برخور دارمی‌باشند.حقوق بشر یعنی آن که جان و مال آدمی آزاد باشد و او بتواند به زبان قلم با دیگران سخن گوید. حقوق بشر یعنی آنکه نتوان کسی را بدون حضور یک هیئت منصفه متشکل از افراد مستقل به مجازات محکوم کرد، یعنی آن که محکومیت کیفری برحسب مقررات قانون صورت گیرد، یعنی آنکه انسان بتواند با آرامش خاطر به هردینی که خود برمی‌گزیند متدین گردد. باوجود این همه ویژه گی‌های را که حقوق بشر برای دفاع از حقوق اقلیت‌های جامعه و مظلومین در نظر گرفته است وبه خاطر اجرا نشدن وزیر پای گذاشتن اعلامیه جهانی حقوق بشر و شعار‌های بی جا، به طور کلی دو بینش عمده و جود دارد. (موافقان و مخالفان حقوق بشر)

1- موافقان حقوق بشر که مشهورترین آنها عبارتند از ژان ژاک رسو، منتسکیو، ماکیاول، جانلاک، وکانت رامی‌توان نام برد که عمده ترین دیدگاه‌های آنها عبارتند از اینکه انسان آزاد آفریده شده ودر سرنوشت خود آزدانه عمل کند و آزادی و تعین سرنوشت حق طبعی بشریت است.

2- مخالفان حقوق بشر که به طور کلی به دو مکتب تقسیممی‌شوند الف- مخالفت با حقوق بشر در اندیشه محافظه کار که پیروان این مکتب عبارتند از ادموند بُروک، کُنت ژوزوف دو مستر، آلکساندر سولژ نیتسین رامی‌توان نام برد. ب- مخالفت مارکسیستی با حقوق بشر پس از انقلاب فرانسه کارل مارکس رامی‌توان نام برد که او در رساله خود بنام مسئله یهود این پرسش را پیش کشید که آیا اعلامیه حقوق بشر خواهد توانست راه گشای مشکل یهودیان باشد وآنان را از رنج تبعیض که در معرض آن قرار دارند برهاند؟ پاسخ مارکس به این سوال منفی است. متفکران مار کسیستی نیز در پیروی از مارکس حقوق بشر را ابزاری برای جهانی کردن ارزش‌های سر مایه داری و نادیده گرفتن مسئولیت‌های اجتماعی تلقی کرده اند.

با و جود اینکه حقوق بشر برای تحقق عدالت، آزادی و دفاع از حقوق اقلیت‌ها ومظلومین تصویب و پایه ریزی شده وبه علت عملی نشدن این حقوق به حد قابل قبول آن مخالفت‌های را هم به جا داشته است که از جمله مخالفت حقوق بشر در اندیشه محافظه کار و مخالفت مارکسیستی با حقوق بشر رامی‌توان نام برد.

آشنایی بادید گاه‌ها و ادله‌ی طرفداران و مخالفان حقوق بشر بوده که به طور مفصل درین نوشتار دیدگاه‌های هر یک از مکاتب ذکر شده را بیان خواهیم کرد.

# مفهوم شنانسی

مفاهیم اساسی که درین مورد برسی قرار خواهیم داد عبارتند از، حقوق، بشر، وحقوق بشر.

## حقوق درلغت و دراصطلاح

الف: حقوق درلغت:حقوق: جمع حق بمعنی حق جزئی وحق کلی است. (لنگرودی، 1392: 230)

ب: حقوق در اصطلاح:عبارت از مجموعه‌ای ازقواعد الزام آور کلی است که، به منظور ایجاد نظم و استقرار عدالت، برزندگی اجتماعی انسان حکومتمی‌کند و اجرای آن از طرف دولت تضمینمی‌شود. (کاتوزیان، 1388: ج 1/666).

## تعریف اصطلاحی حقوق بشر

حقوق بشر: عبارت از مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قواعد موضوعه است که افراد، به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم، با تضمینات و حمایت‌های لازم، از آن برخور دارمی‌باشند. (هاشمی، 1391: 12)

# دید گاها وادله طرفداران حقوق بشر

## دیدگاه نیکولو ماکیاول

نیکولو ما کیاول (1527-1469م) یکی از چهره‌های شاخص رونسانس و اولین متفکر عصر جدید به شمارمی‌رود که در مقابله بافرهنگ مسیحی قرون وسطا و یا انکار قوانین طبعی و الهی، نسبت به نوزایی فرهنگ باستانی نقش اساسی داشته است.( فاستر، 1358: 461-462)

هرچند فلسفه سیاسی ما کیاول در کتاب «شهریار» یا بهانه قرار دادن« مصلحت دولت» وتحت عنوان «احکام دهگانه» شیطانی و و حشیانه ار زیابی شده، وماکیاولیسم چهره‌ای منفی به شمارمی‌رود؛ اما کتاب دیگر او به نام «گفتار ها» بامقایسه نظام‌های «سلطنتی و جمهوری» به برتری دولت‌های جمهوری و آزادی اشارهمی‌کند. (هاشمی، 1391، 53)

1- ماکیاول در مقایسه دولت‌های آزاد (جمهوری) و سلطنتی، می‌گوید: «توده مردم از پادشاهان دور اندیش تر و در مقصد خود پابر جاترند و قضاوت شان نیز از آن شهریاران بهتراست وبی دلیل نبوده است که گفته اند «صدای خلق صدای خداست». همچنین در انتخاب فرمانروایان و مجریان قانون، به چشم خودمی‌بینیم کسانیکه باتشخیص مردم انتخابمی‌شوند به مراتب بهتر از برگزیدگان سلاطین هستند و هیچ قومی را نمی توان وادار کرد شخصی راکه دارای خصلت بد وعادت فاسد است، برای تصدی منصبی والا برگزینند. این را نیز به چشم خودمی‌بینیم که شهر‌هایی که زمام حکومت در آن به دست مردم است، در کمترین مدت به حد اعلای ترقیمی‌رسند و میزان ترقی شان به مراتب بیشتر از آن شهرهایی است که تحت حکومت شهریاران قرار دارند.(ماکیاولی، 1358، ج1: 482-483)

2- در بیان آزادی دولت، به نظر ماکیاول، دولت آزاد، دولتی است که در آن شهروندان آزادانه و از روی میل از قوانین کشور اطاعت کنند؛ برعکس دولت‌های مقید که در آن احکام فرمانروایان به زور بر اتباع کشور تحیمیلمی‌شود.( همان، ص485-486)

## دیدگاه جانلاک

جان لاک (1632-1704م) فیلسوف بزرگ انگلیسی قرن هفدهم که او را پیامبرا انقلاب1968 انگلستانمی‌نامند، (راسل، 1373: ص832.)

در باب آزادی وحقوق بشر مطالب قابل توجهی را بیان نموده است. وی، با اعتقاد به اینکه هرفرد دارای حقوقی است ولو آنکه این حقوق مورد شناسایی دولت قرار نگیرد. وبابیان اینکه همه افراد بشر طبیعتاً در وضعی برابر هستند، آزادی را حقوق طبیعی تمام افراد بشر دانسته ومی‌گوید: آزادی طبیعی بشر عبارت از این است که از هرگونه قدرت مافوق زمینی رها بوده و تابع اراده و اقتدار قانونی بشر دیگری نباشد؛ بلکه فقط باید از قانون طبیعت پیروی کند. (جونز، ج2: 201)

1-لاک معتقد است: آدمیان با حق آزادی کامل وبهره وری از همه حقوق و امتیازات قانون طبیعت زاده شده اند و هر فرد با همه افراد بشردر دنیا برابر است. طبیعت به وی این حق را داده است، نه تنها از دارایی خود که عبارت از جان، آزادی و اموال است، دربرابر صدمات و تجاوزات حراست کند، بلکه در برابر دیگران، به هنگام قانون شکنی وتعدی به حقوق خود قضاوت نماید و آنها را به کیفر برساند. (همان، ص221)

2- لاکمی‌گوید: آدمی به صورت کامل آفریده شده و تن و جان او کامل است ومی‌توان اعمال خود را برطبق قانون عقل که خداوند در او نهاده است، رهبری کند. (صانعی، 1344: 182)

پس، آزادی بشر و اختیار انجام آنچه را ارادهمی‌کند بر عقل او استوار است که وی را به شناسایی قانونی که باید از آن تبعیت کند، قادرمی‌سازد وبه اومی‌فهماند که تاچه میزانمی‌تواند از آزادی و اختیار خود استفاده کند. (جونز: 208)

3- وی در بحث قرارداد اجتماعیمی‌گوید: درآنجا که همه افراد آدمی طبیعتاً آزاد و مستقل هستند، هیچکس را نمی توان از حقوق طبیعی اش محروم ساخت و بدون رضایت خودش به تحت قدرت شخص دیگری در آورد. تنها راهی که ممکن است شخص به موجب آن خود را از آزادی طبیعی محروم سازد، این است که با افراد دیگر برای تشکیل یک جامعه توافق کند، تا به وسیله آن، آسودگی، تندرستی و زندگی صلح آمیزی برایشان میسرگردد. افراد آدمی شمارشان هرچه باشد.می‌توانند اجتماع سیاسی را به وجود آوردند؛ زیرا، مجمع آنها خدشه‌ای به آزادی دیگر افراد وارد نمی آورد وآنانمی‌توانند همچنان از آزادی خود در وضع طبیعی بر خوردار باشند. (جونز، ص 223)

4- در ارتباط آزادی باقانون، جان لاکمی‌گوید: غایت قانون ازبین بردن یا تحدید آزادی نیست؛ بلکه محافظت و توسعه آن است؛ زیرا، در دولت‌هایی که افراد آن قادر به داشتن قانون هستند، اگرقانون وجود نداشته باشد، آزادی هم و جود نخوهد داشت؛ زیرا آزادی به معنای رها بودن از قید وتجاوز دیگران است و در جایی که قانون نباشد این رهایی به وجود نخواهدآمد، ولی آزادی برخلاف آنچه شنیده ایم آن نیست که فرد هرآنچه رامی‌خواهد انجام دهد؛ بلکه آزادی فرد آن است، تا جایی که قانون مطبوع او اجازهمی‌دهد، در آنچه کهمی‌خواهد بکند، آزاد باشد و تابع اراده خود سرانه فرد دیگری نباشد. این امر در مورد همه قوانین، خواه طبیعی و خواه مدنی که بشر تابع آنهاست، صادقمی‌باشد. (جونز، ص205)

5- جان لاک، برای آزادی حدودی قائل شده است وی میگوید: گواینکه انسان در وضع طبیعی آزاد است؛ ولی آزادی آن نیست که هرکس به طور افسار گسیخته به هرچه دلخواهش است، عمل کند انسان آزادی آنرا ندارد که خود یا مخلوق دیگری را تباه سازد وبیش از حد معقول، از آزادی خود استفاده کند. آزادی معقول آن است که شخص به اراده خویش، شخصیت و اعمال و کردار و مایملک خودرا، در محدوده مقررات، تحت نظم وقاعده صحیح درآورد.(هاشمی، 1391: 56)

## دیدگاه منتسکیو

منتسیکیو (1689-1755 م) که او را در حکمت عملی و سیاست مُدرن در ردیف فیلسوفانمی‌دانند، در کتاب روح القوانین، ضمن برسی معانی مختلفی که مردم از طرف دیگر، به تفکیک مورد برسی قرار داده است. (منتسکیو، 1349:ک11و12.)

1- به نظر منتسکیو: آزادی عبارت از این است که انسان حق داشته باشد هرکاری را که قانون اجازه داده است ومی‌دهد بکند و آنچه راکه قانون منع کرده وصلاح او نیست مجبور به انجام آن نگردد، در این صورت اگر مرتکب اعمالی شود که قانون منع کرده، ودیگرآزادی انجام وجود نخواهد داشت. (منتسکیو، ص104)

2- وی در باره آزادی سیاسیمی‌گوید: آزادی سیاسی فرد آرامش خاطری است که از اعتقادش به ایمنی خود در جامعه ناشیمی‌شود. برای دست یافتن به این آزادی، لازم است تشکیلات حکومت به نحو باشد که هیچکس در اجتماع از دیگری هراسی نداشته باشد. (جونز، ج2: 302)

3- منتسکیو در باره آزادی بیانمی‌گوید: از آنجا که بر خورداری از آزادی و حق حفظ وحراست از آن، در این است که افراد در بیان افکار خود مختار باشند و احساسات خود را آزادانه بیان کنند. اتباع یک دولت آزادمی‌توانند، هر آنچه راکه قوانین منع نکرده، بگویند و بنویسند و عمل کنند. هیچ چیز ظالمانه تر از آن نیست که مردم را به جرم بیانات بی ملا حظه اشان به خیانت محکوم کنیم. زیرا گفته‌های مردم رامی‌توان به انواع مختلف تعبیر و تفسیر کرد. قانون در صورتیمی‌تواند کسی را به خاطر بیان مطالب به کیفرهای سنگین محکوم کند که کیفیت بیانات مجرم صراحتاً مقصود مجرمانه داشته باشد. (همان)

4- در ارتباط آزادی و حکومت، منتسکیومی‌گوید: آزادی سیاسی در حکومت‌های معتدل یافتمی‌شود؛ به شرط آنکه زمامداری از مقامات و مشاغل خود سوء استفاده نکنند. این موضوع به تجربه ثابت شده است که هرکس که زمام امور را در دست دارد، متمایل است که از زمامداری خود به نفع خویش استفاده کند. این رویه وقتی که به حد معینی رسید که تبدیل به سوء استفاده شد، ملت باید جلوی آنرا بگیرد و متوقفش سازد. بدین منظور، منتسکیو اضافهمی‌کند: برای آنکه از اختیارات سوء استفاده نشود، باید سازمان واساس حکومت طوری باشد که زمامداران نتوانند کار‌هایی را که قانون دستورمی‌دهد پشت گوش اندازند. منتسکیو دراین مورد، یعنی تأمین آزادی مردم، در ارتباط با دولت، نظام تفکیک قوارا پیشنهادمی‌نماید. (منتسکیو، 1349: 294)

5- به نظر منتسکیو، چون انسان باید با هم جنسان خود به اجتماع زنده گی کند، چاره جز این نیست که روابط میان مردم به حکم قانون مشخص شود، خواه قانون نوشته و مدون باشد و خواه بر حسب آداب و عادات مقرر شود. اگر جماعتی بی قانون زندگی کنند، در میان آنها آزادی و امنیت نخواهد بود؛ زیرا هر کس بنده قویتر از خود خواهد شد و برای اینکه انسان به خوشی زندگی کند باید آزاد و آسوده خاطر باشد. پس مهمترین چیزی که در زندگی منظور نظر است قانون است که به واسطه آن آزادی همه تأ مینمی‌شود. از یک طرف معنی آزادی این است که شخص در آنچه که قانون منع نکرده مختار عمل خود بوده و از هیچ چیزی ممنوع نباشد مگر به حکم قانون. از طرف دیگر، بهترین قوانین آن است که مردم را، تا اندازه‌ای که مصلحت عموم اقتضاء دارد، به منتهای آزادی نایل سازد.( فروغی، 1384: 285)

## دیدگاه ژان ژاک روسو

ژان ژاک روسو (1712-1778 م) از متفکرین قرن هیجدهم میلادی است که نظریات او در کتاب قرار داد اجتماعی حائز اهمیتمی‌باشد، مطالب آن تأثیر بسزایی در تاریخ بشر داشته و در واقع، انقلاب کبیر فرانسه بیشتر متأثر از این بینش بوده است.(هاشمی، 1391: 58)

1- اولین فصل کتاب او در باره آزادی با این جمله شروعمی‌شودکه: انسان، باوجودی که آزاد متولدمی‌شود، در همه جای دنیا در قید اسارت به سرمی‌برد. چه بسا اشخاصی که خود را مالک الرقاب دیگرانمی‌دانند، درعین حال، به مراتب از زیردستان خویش مقیدترند. (ژان ژاک روسو: قرار داد‌های اجتماعی، ترجمه غلام محسین زیرک زاده، چاپ پنجم، ص36)

2- وی معتقداست: حس آزادیخواهی که در همه کس وجود دارد، نتیجه فطرت و طبیعت بشراست؛ زیرا، تمام آدمیان آزاد و مساوی خلق شده اند و هیچیک از آنها بر دیگران بر تری نداشته و حق ندارد به همنوعان خود مسلط شود. (روسو، مأخذ، ص41)

3- روسو، در توجیه اراده آزادیمی‌گوید: کسی که از آزادی صرف نظرکند، از تمام آدمیت، از حقوق وحتی از بشریت صرف نظرمی‌نماید؛ زیرا، بزرگترین اختلاف بین انسان و حیوان فهم و فکر نیست؛ بلکه اراده و اختیار است. هیچ چیز نمی تواند خسارتی را که چنین گذشتی دربر دارد جبران نماید. این گذشت بر خلاف طبیعت انسان است. (روسو، مأخذ، 43)

4- روسو، حتی در حکومت‌های استبدادی بر آزادی افراد اسرارمی‌ورزد ومی‌گوید: هروقت ملتی از روی نا چاری به زور تن دهد و از مستبدین اطاعت کند، براو ایراد نیست. اگر همان ملت موقع را مقتضی دید که از زیر بار تعدی شانه خالی کند و زنجیر رقیت وبندگی را پاره نماید، اقدام او بسیار قابل ستایش و تمجید است؛ زیرا آن ملت، بابکار گیری همان شیوه‌ای که آزادی او گرفته شده است ]شیوه زور[ آزادی خود را به چنگمی‌آورد؛ چون، اگر قائل شویم که دیگران حق داشته اند آزادی او را به زور سلب نمایند، باید اقرارکنیم که او نیز حق دارد با توسل به زور آزادی خویش را پس بگیرد. (روسو، مأخذ، 26)

5- به خاطر اینکه افراد، از نظر روسو، اجتماع پذیر هستند و ناگزیر از زندگی با یکدیگرند، وی معتقد به تنظیم قرار داد اجتماعی است که با ارده آزاد افراد به وجودمی‌آید. اومی‌گوید: انسان بعد از پیوستن به قرارداد اجتماعی، نه تنها همچون پیش آزاد است، بلکه آزادی عملش از گذشته نیز زیاد ترمی‌باشد. در این حالت، او فقط از عقل خود اطاعتمی‌کند؛ لکن، این آزادی با آزادی پیشین تفاوت دارد؛ زیرا دیگر این آزادی طبیعی نیست، بلکه قراردادی است.( (همان، مأخذ، 04) انسان، باشرکت در قرارداد اجتماعی، آزادی طبیعی خود را از دستمی‌دهد؛ یعنی از حق نا محدود تصرف در هرچه کهمی‌خواهد ومی‌تواند، محروممی‌شود؛ ولی در عوض آزادی اجتماعی و حق تملک آنچه راکه متصرف است. تحصیلمی‌نماید. (همان، مأخذ، 55)در توجیه این مطلب، روسو اضافهمی‌کند: قرارداد اجتماعی آزادی را معدوم نمی سازد؛ بلکه جای عدم مساوات جسمی و روحی که طبیعت در مردم ایجاد کرده است، یک قسم ازادی اخلاقی و روحی درآن قرارمی‌دهد. بدین طریق، کسانی که از حیث قوت و استعداد اختلاف دارند، بعد از این قرارداد از حیث حقوق مساویمی‌شوند. (روسو، مأخذ، 59)

6- به نظر روسو: گاهی وضعیت طوری دشوارمی‌شود که انسان، برای حفظ آزادی خود، باید به آزادی دیگران دست اندازی کند. (همان، مأخذ، 151) این امر مغایر فلسفه قرار داد اجتماعی روسو است. در قرارداد اجتماعی که روسو در باره اش سخنمی‌گوید، دیگر افسار گسیختگی محض نیست و نمی توان آنرا رفتار بی قید و بند یک انسان مستقل و جدا از دیگران پنداشت. برای جلوگیری و مهار اینگونه آزادی، روسو طرفداری خود را از وجود قانون در بین افراد جامعه اعلاممی‌کند؛ به شرط آنکه این قانون به گونه باشد که انسان با صراحت طبع پذیرای آن شود، بدون آنکه احساس اجبار یا محدودیتی داشته باشد. به گفته روسو: چنین قانونی از اراده عموم ناشیمی‌شود و فردمی‌تواند خود را با آن یکی بداند؛ زیرا اراده شخصی او جزء ذاتی آن ارده کل است. (و.ت جونز، منبع پیشین، ص343)

## دیدگاه ایمانوئل کانت

ایمانوئل کانت (1724-1804 م) فیلسوف آلمانی که او را پدر ایدآلیسم آلمان دانسته اند، با مبنا قراردادن اصل اخلاقی مؤدی به دین که ناشی از حکم درونی است، (کاپلستون: ص348-349) معتقد است که احساس محبت در مقابل محبت امری الزامی است و ما احساسمی‌کنیم که روحاً بادیگران مرتبط هستیم. این احساس وظیفه اجتماعی که بر شالوده اصل و حدت جهان استوار است، نه تنها دل‌های ما آدمیان را به سوی کارهای صوابمی‌کشاند، بلکه ستارگان آسمان را هم در مسیر صحیحشان به گردش درمی‌آورد. کانت به کاربستن قانون الهی را در سلوک و رفتار انسانی «ضرورت مطلق»می‌نامد و در توجیه آن در قالب اخلاق و آداب انسانی اعلاممی‌دارد که داشتن احساس و ظیفه بدون داشتن آزادی و اختیار انتخاب نیک و بد بی معنی است. (توماس، 1362: 302-303)

این اصل کانت که «هرانسانی باید فی نفسه به عنوان غایتی در نظرگرفته شود» تصویری از نظریه حقوق بشر به شمارمی‌رود که عشق وی به آزادی از این کلام پیداست. (راسل، 173: 866)

کانت، بامبنا قراردادن اندیشه روسو، اشاره به آزادی اراده اخلاقی دارد ومعتقد است که انسان تا آنجا آزاد است که در جان، مال و آزادی دیگران دخالت نکند. او با پذیرش قرارداد اجتماعی آزادی افراد انسانی را در محدوده قانونیمی‌پذیرد که قانونگذار آن مبعوث مردم باشند. کانت دولت را مجمع اعضای جامعه تعریفمی‌کند که به صورت شهروندان متحد در آمده اند و بدین ترتیب، از استقرار دموکراسی بر مبنای آزادی افراد طرفداریمی‌کند. او ویژگی‌های جدایی ناپذیر شهروندی یا شرایط جامعه مدنی را چنین برمی شمرد:

1-داشتن آزادی حقوقی: مردم از هیچ قانونی، مگر قانونی که به آن رضایت داده اند، اطاعت نمی کنند. (هاشمی، 1391: 62)

2- داشتن برابری مدنی: هیچ فردی بر فرد دیگری برتر نیست و مردم فقط از لحاظ قدرت اخلاقی باهم فرق دارند. (هاشمی، 1391: 61)

3- داشتن استقلال مدنی: انسان موجودیت و بقای خود را مدیون اراده دلخواه شخص دیگر نیست؛ بلکه حقوق و توانایی‌های خود او به عنوان عضو جامعه سبب استقلال مدنی اوست. (هاشمی، 1391: 61)

4- داشتن شخصیت مدنی: در مسائل حقوقی، هیچکس رأ ساً نماینده شخصی دیگری نیست و فقط خود او باید اراده و عمل کند. (عالم، 1379: 461-462)

# دیدگاه‌ها وادله مخالفان حقوق بشر

همانگونه که اشاره شد، با وجود اجماع ظاهری که نسبت به حقوق بشر نوعاً متبادر به ذهنمی‌شود، دنیا شاهد شکل گیری پاره‌ای از مخالفت‌های ایدئولوژیک و فلسفی پراکنده و در جلوه‌های مختلف در این خصوصمی‌باشد که به مهمترین آنمی‌پردازیم:

## مخالفت با حقوق بشر در اندیشه محافظه کار

محافظه کاری یا محافظه گرایی مجموعه‌ای از افکار و نگرش‌های سیاسی است که حفظ و نگهداری از نظم و سنت‌ها و قانون‌ها و نهادهای ریشه دار و باقدمت را بر امور نو که هنوز به محک تجربه در نیامده است ترجیحمی‌دهد. (بیات، 1381: 499)

در این صورت، آرمان حیات اجتماعی در نظم و ثبات خلاصهمی‌شود.( بیرو، 1370: 65)

بدین اعتبار، محافظه کاری در برابر اندیشه‌های تندرو (رادیکالیسم)، انقلاب خواهی و حتی در برابر اصلاح طلبی (رفرمیسم) قرارمی‌گیرد.(هاشمی، 1391: 62)

از نظر تاریخی، اولین اعتراض به حقوق بشر رامی‌توان مربوط به پایان قرن هیجدهم و در جریانات انتقادی و حتی خصمانه نسبت به اندیشه انقلابی (1789م) در فرانسه دانست. این اعتراضات به طور کلی همراه باسر زنش هرگونه اندیشه انقلابی و آثار عملی آن به ویژه اعلامیه حقوق بشر و شهروند (1789م) بود.

**الف-** ادموند بُروک بدون شک اولین کسی بود که انتقادی نظری بر تجربه انقلابی زمان خود وارد کرد. رئیس حزب لیبرال در مجلس عوام انگلستان، به عنوان مدافع مستعمرات آمریکایی و ایرلندی، در نطق‌های پرهیجان پارلمانی خود با طرفداران نظریه موجود در محافل لیبرال متداول در انگلیس که با انقلاب (1789م) فرانسه و انقلاب (1688م) انگلستان مشابهت داشت، باترسیم و حشتناکی از صحنه انقلاب، مخالفت نمود. از جمله اینکه او روش خرد گرایانه‌ای را که تدوین کننده گان اعلامیه (1789م) از حقوق طبیعی الهام گرفته بودند، نپذیرفت، ازنظر بُرک، این اندیشه حقوق که به غلط «طبیعی» تلقی شده است، برای اینکه مفید به فایده واقعی باشد، بسیار انتزاعی و نیز اینکه حق مداخله هر فرد در امور عمومی گنجانده شده بود، غلط به نظرمی‌رسید، بُرک، باوجود داشتن اندیشه لیبرال و طرفداری از حقوق فردی واقعی (همچون حق بر دادخواهی و آزادی پرورش و آموزش فرزندان خود) وگشاده رویی نسبت به اصلاحات، عقیده داشت که برخلاف اندیشه انقلابی، صرفاً زمان و فرایندهای تجربی آن است کهمی‌تواند کیفیت و پایداری نهادها را تضمین کند. .(هاشمی، 1391: 62)

به نظر برک حقوق طبیعی تنها این حق را به آدمی زادمی‌دهد که از یک حکومت خوب برخور دار باشد نه آنکه بخواهد در امور دولت مداخله و مشارکت بنماید. حقوق طبعیی مقتضی آن است که انسان از طریق قانون و رهنمود‌های آن به سعادت قصوی که پیروزی تقوی بر شهوات است دست یابد. برک مدعی است که انقلاب فرانسه از این راه منحرف شده و کوشیده است تا از نهادهای عمومی قدسیت زدایی کند. این انقلاب پادشاه را صرفاً به مردی در ردیف دیگر مردان و ملکه را به زنی در عداد دیگرزنان فرو کاسته است.(موحد، 1384: 409)

**ب-** کُنت ژوزوف دو مستر(1821-1753م) نیز مخالفت سرسخت انقلاب (1789م) وجلوه‌ها و ره آورد‌های آن بود. این سیاستمدار، ضمن تشریح بینش مشیت گرایانه الهی، جریانات پر التهاب ودرد ناک تاریخی ومن جمله انقلاب فرانسه، را به منزله لعن ونفرین عذاب الهیمی‌دانست. او به همان اندازه، اندیشه انتزاعی انسان انقلابی و مفهوم فردگرای حقوق بشر در مقابل جامعه را ردمی‌کرد و قبل از هر چیز اندیشه تکلیف انسان در برابر خدارا ترجیح میداد. .(هاشمی، 1391: 63)

**ج-** آلکساندر سولژ نیتسین- از مخالفان حقوق بشر در زمان‌های اخیر آلکساندر رامی‌توان نام برد که به همین خانواده منتقدان محافظه کار تعلق دارد. سولژنیتسین یک حکومت سلطنتی مبتنی بر حقوق الهی را بر حکومت ضد دین یا بی دین، چه غربی وچه شرقی، ترجیحمی‌نهد. انتقاد او روی در گذشته دارد. از نظر او عصر طلایی حکومت همان دوران تزاری روسیه بود- روسیه پیش از پترکبیر، روسیه‌ای که و فاداری خود را به کلیسای ارتدکس حفظ کرده و ایمان ارتدکسی خود را در اندیشه و اخلاق از دست نداده بود، روسیه‌ای که به سلامت زندگیمی‌اندیشید و نه به توفیق در امور مادی. در آن زمان آرمان مردم روسیه ثروت وشهرت نبود. روسیه هنوز به ار زش‌های غرب سر فرود نیاورده و به زرق و برق زندگی دل نبسته بود. ایمان تنها نیروی بود که جامعه را به هم پیوندمی‌داد و یک پارچگی آنرا حفظمی‌کرد. در شهر‌ها زن کار نمی کرد و پدر خانواده گذران معیشت خانه‌ای را با پنج یا هفت سر عائله بر عهده داشت. هرکس آزاد بود که چه کار بکند، کجابرود. سولژ نیتسین در ماتم بهشت گم شده خویش است، ندبه سرمی‌دهد که چرا این جامعه طیب و طاهر که به یمن ایمان ارتدکسی سر به یوغ اجانب فرونمی آورد به دست پتر کبیر به تباهی افتاد. روسیه پس از پتر زندگی مذهبی را فدای پیشرفت مادی و ملاحظات اقتصادی کرد و از آن زمان که مذهب را فرو گذاشت کارش به بیچارگی کشید. سکولاریزم از نظرگاه سولژنیتسین آفتی بزرگ بود که روسیه را فرا گرفت، سوغات غرب بود که مثل خوره به جان جامعه افتاد و آن را از اندرون خورد وبه پوکی وتلاشی کشانید. (موحد، 1384: 419)

آیزایابرلین آلکساندر سولژ نیتسین را از شمار « کهنه اندیشان قرن هفدهم»می‌شناسند که به ضدیت با بر نامه‌های تجدد طلبانه پترکبیر و اصلاحات کلیسا بر خاستند. برلینمی‌گوید: سولژنیتسن یک میهن پرست روس است که کمونیسم را شیطانمی‌داند و معتقد است که این کفر دهشتناک باید ریشه کن گردد و از زمین محو شود. (جهانبگلو با برلین، 1371: 220، 205، 158).

## مخالفت مارکسیستی با حقوق بشر

یکی دیگر از انتقادات مشهور نسبت به حقوق بشر مربوط به اندیشه مارکسیممی‌باشد. در نسل پس از انقلاب کبیر فرانسه کارل مارکس در یکی از رساله‌ای خود بنام مسئله یهود در سال (1844م) این پرسش را پیش کشید که آیا اعلامیه حقوق بشر خواهد توانست راه گشای مشکل یهودیان باشد و آنان را از رنج تبعیضی که در معرض آن قرار دارند به رهاند؟ پاسخ مارکس به این سوال منفی است. اومی گوید: این به اصطلاح «حقوق بشر» برای مردمی خود محور و بریده از جامعه خوب است. انقلاب کبیر فرانسه از انسان تصویر موجودی خود خواه و جدا افتاده به دستمی‌دهد که محرکی جز هوس‌ها و منافع شخصی ندارد. رهایی راستین آن است که ابعاد و جود آدمی را گسترده تر گرداند و شهروند را از شخصیتی سرشار از غنای معنویت و اخلاق برخور دار سازد. .(موحد، 1384: 411)

کارل مارکس باهمه انتقاد‌هایی که از حقوق بشر داشت، بر خلاف بنتام، باواقع بینی تمام توجه روسو را به حق آموزش ومسکن وکار شهر وندانمی‌ستود. این چیزها که در زمان‌های متأخر به عنوان نسل دوم و سوم اعلامیه حقوق بشر شناخته شد رونق وشکوفایی خود را تا حد زیادی مر هون کوشش‌های سوسیالیست‌ها وثمره الهام از تعالیم آن هاست. اما آن قسمت از حقوق بشر که به آزادی‌های فردی اختصاص دارد همواره مورد طعن ولعن پیروان مارکس قرارداشت. از نظر گاه مارکسیست‌ها دولت طهچ گاه طرف نیست، نه دولت سوسیالیستی ونه دولت کاپیتالیستی، دولت سوسیالیستی خیر جامعه را دنبالمی‌کند و حقوق و آزادی‌های فردی نباید مانعی در این راه به و جود آورد. لنین آزادی بیان را دسیسه‌ای برای در اختیار گرفتن ابزار تبلیغات از سوی سرمایه داران توصیفمی‌کرد ومی‌گفت که کاپیتالیست‌ها از شعار آزادی جر این نمی خواهند که داراها را داراتر ونادارهارا نادار تر گرداند. (موحد، 1384: 411-412)

# نتیجه گیری

باتوجه به اینکه حقوق بشر برای دفاع از حقوق از اقلیت‌ها و طبقه محرومین پایه ریزی شده و به علت عملی نشدن این حقوق دیدگاه و گرایش‌های متفاوت در مورد موضوع حقوق بشر به وجود آمد که که هریک عباتند از گرایش موافقان حقوق بشر و گرایش مخالفان حقوق بشر رامی‌توان نام برد.

از جمله طرفداران حقوق بشر ماکیاول، جانلاک، منتسکیو، ژان ژاک رسو، وکانت رامی‌توان نام برد ودید گاه‌های عمده این دانشمندان در مورد تعین سرنوشت شهر وندان بر این است که اگرفرمان روایان ومجریان قانون باتشخیص مردم انتخاب شوند به مراتب بهتر از برگزیده گان سلاطین هستند زیرا اینکه توده مردم از پادشاهان دور اندیش تر و در مقصد خود پابر جاترند، وبی دلیل نبوده است که گفته اند «صدای خلق صدای خداست» و به نظر آنها دولت آزاد، دولتی است که در آن شهروندان آزادانه و از روی میل به قوانین کشور خود اطاعت کنند؛ برعکس دولت‌های مقید که در آن احکام فرمانروایان به زور بر اتباع کشور تحمیلمی‌شود، وبسیاری از آنها بر این باور اند که هرفرد دارای حقوق است ولو اینکه این حقوق مورد شناسایی دولت قرار نگیرد، وآزادی افراد عبارت از این است که انسان حق داشته باشد هرکاری را که قانون اجازه داده است ومی‌دهد بکند و آنچه راکه قانون منع کرده وصلاح او نیست مجبور به انجام آن نگردد، زیرا این که آزادی حقوق طبعی تمام افراد است و حس آزادی خواهی در همه کس وجود دارد و هیچیک از آنها بر دیگران بر تری نداشته و حق ندارد به همنوعان خود مسلط شود. اما، در باز تاب این نگرش آزادی خواهانه، تاریخ پاره از جریانات فکری را در مخالفت با حقوق بشر ثبت کرده است که به شرح زیرمی‌توان نام برد 1- مخالفت حقوق بشر در اندیشه محافظه کار 2- مخالفت مارکسیستی با حقوق بشر. متفکران مکاتب ذکر شده حقوق بشر را ابزاری برای جهانی کردن ارزش‌های سر مایه داری و نادیده گرفتن مسئولیت‌های اجتماعی تلقی کرده و آنها جریانات پر التهاب ودرد ناک تاریخی ومن جمله انقلاب فرانسه، را به منزله لعن ونفرین عذاب الهیمی‌دانستند.

# پی نوشت ها

1- هاشمی، سیدمحد، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، سمت، تهران، نشرمیزان، بهار1391، چاپ دوم.

2- موحد، محمدعلی، درهوای حق وعدالت(ازحقوق طبعی تاحقوق بشر)، سمت، تهران، نشرکارنامه، بهار1384، چاپ سوم.

3- ماکیاولی، گفتارها، کتاب اول، به نقل از مایکل. ب فاستر: خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، جلد اول، قسمت اول، امیرکبیر1358.

4- برتراند راسل: تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، کتاب سوم (فلسفه جدید) چاپ ششم، سازمان چاپ و انتشارات، تهران1373.

5- و.ت جونز: خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، جلد دوم، قسمت اول (مجومعه کتاب‌های اندیشه و اجتماع، زیرنظر حمید عنایت) امیرکبیر، تهران،

6- منتسکیو: روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر1349، کتاب11و12.

7- ژان ژاک روسو: قرار داد‌های اجتماعی، ترجمه غلام محسین زیرک زاده، چاپ پنجم،

8- فردریک کاپلستون: تاریخ فلسفه، جلدششم، از ولف تا کانت، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهره بزرگمهر.

9- هنری توماس: بزرگان فلسفه، ترجمه فریدون بدره ای، انتشارات کیهان، باهمکاری انتشارات علمی وفرهنگی، تهران، 1362.

10- عبدالرحمن عالم: تاریخ فلسفه سیاسی غرب(عصر جدید وصده نوزدهم) مرکز چاپ و انتشارات وزارت امورخارجه1379.

11- عبدالرسول بیات (باهمکاری جمعی از نویسندگان) : فرهگ واژه ها، انتشارات مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ دوم1381.

12- آلن بیرو: فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه دکتر باقر ساروخانی، انتشارات کیهان، چاپ دوم1370.

13- کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، ج1، (تهران:نشر شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، 1388)